

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۷

دوره ۲۱- شماره ۸۰- تابستان ۱۴۰۳- صص: ۲۲۹-۲۴۱

مقاله پژوهشی

### دیدگاه‌های عرفانی خواجه نصیرالدین طوسی (بررسی معرفت‌شناختی اوصاف الاشراف)

محمدحسین سلیمانی‌الموتی<sup>۱</sup>

احمد ذاکری<sup>۲</sup>

مهدی محقق<sup>۳</sup>

### چکیده

عرفا چنین اراده می‌کنند که برای شناخت معبود خویش در نتیجه سیر و سلوک و طی طریق و نه از راه استدلال و برهان بلکه از طریق مکاشفه و اشراق به ژرف‌ترین مراتب روحانی دست یابند. لذا عارفان عالم و بزرگان طریق، سعی دارند سیر و سلوک را برای سایرین نیز در حد معرفت خود آنان بنمایانند تا به فلاح و رستگاری دست یابند. چنان که خواجه نصیرالدین طوسی از علما و حکما و عرفای قرن هفتم در کتاب عرفانی خود، اوصاف الاشراف، موجز، گویا، با انشایی بلیغ و شیوا و درعین حال پرمغز و پرمعنی در شش باب و هر باب (به استثنای باب ششم) در شش فصل، مراتب سیر و سلوک را تبیین می‌کند. وی باب اول را با ایمان آغاز و در باب ششم با فنا به پایان می‌برد. در مورد کتاب اوصاف الاشراف می‌توان گفت این اثر مهم عرفانی نه تنها از نظر شناخت و تأویلات مصطلحات سیر و سلوک عرفا و صوفیه معتبر است، بلکه برای شناخت خواجه نیز ارزشمند است. مقاله حاضر به روش توصیفی- تحلیلی و کتابخانه‌ای تدوین شده است.

کلیدواژه‌ها: عرفان، خواجه نصیرالدین طوسی، سیر و سلوک سالک، مکاشفه، معرفت، سبک.

---

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده زبان‌های خارجی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. نویسنده مسئول: soleimani\_alamooti@yahoo.com

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

## پیشگفتار

عرفان شناسایی حق است و روشی که پویندگان معرفت برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند را عرفان می‌نامند. عرفان و شناسایی حق به دو طریق میسر است، یکی به طریق برهان از اثر به مؤثر و از فعل به صفت و از صفات به ذات و این مخصوص اندیشه‌ورزان و دانشمندان است و دیگر شیوه پالایش درون و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت، خاصه انبیا و اولیاء و عرفاست و این معرفت کشفی و شهودی را غیر از مجذوب مطلق برای هیچ‌کس میسر نیست مگر به سبب طاعت و عبادت و ریاضت قلبی و روحی و سری و خفی و غرض از ایجاد عالم، معرفت شهودی است و در عرفان حقیقی، چشیدن ثمره دین و علم می‌باشد و عارف واقعی کسی است که برحقیقت فضایل و رذایل آگاه شده، متحلی به فضایل و متخلی از رذایل گردیده و آن قدر دارای صفای قلب و پاکی درون شده که مهر و محبت نسبت به دیگران در وجودش زبانه می‌کشد و با خلاقیت مهربان می‌شود. به‌حدی وسعت فکر و شرح صدر دارد که پیروان سایر ادیان را هم‌کیشان و هم‌دینان خود و جمیع نژادها را هم‌نژاد خود می‌داند و رفتارشان نسبت به همه یکسان است چنان‌که مولای عارفان امام علی (ع) در فرمانش به مالک اشتر چنین فرمانی داده است و نیز عارف کسی است که از راه دانش و بینش بر عظمت دستگاه آفرینش وقوف یافته و خود را در برابر آن به‌راستی از هر ذره‌ای کوچک‌تر می‌بیند و اثر آن در کردار و گفتارش، آشکاراست. عارف چنین کسی است و عرفان حقیقی است که وی ادراک نموده و وصول آن برایش محقق شده است و این حقیقت را در هرکسی می‌توان یافت زیرا در باطن خود انسان جای دارد. عرفان ایرانی اسلامی با زهد آغاز می‌شود و نهایتاً و پس از طی مراحل سیر و سلوک به مراتب عالی شناخت حق و حقیقت می‌رسد. عرفان در فرهنگ اسلامی به معنی ساحت باطنی اسلام است که غالباً با تصوف و نیز با باطن‌گرایی شیعی یکی گرفته می‌شود. عرفان اسلامی در سراسر اعصار و قرون ارتباط تنگاتنگی با فلسفه اسلامی داشته است و چنان‌که در آثار مصنفان و مؤلفان این نوع سخنان دیده می‌شود، می‌توان گفت به‌رغم نقدهای فراوان صوفیان، به‌ویژه در حد فاصل قرون ششم تا نهم، به همان خانواده روحانی و معنوی صوفیان تعلق دارند و اهتمام هر دو گروه در جهت وصول به معرفت مطلق بوده است.

درواقع پیوند نزدیک میان فلسفه و عرفان تقریباً از مشخصات اصلی فلسفه اسلامی متأخر است. البته پیش‌تر نیز نمونه بارز آن را در شیوه زندگانی خواجه نصیرالدین طوسی، اعم از اعمال و اقوال وی می‌توان دید، در عین حال که خواجه نصیرالدین احیاکننده فلسفه مشایی ابن‌سینا در

قرن هفتم هم به‌شمار می‌رود. او کتاب اوصاف‌الاشراف، که یک اثر عرفانی ارزشمند محسوب می‌گردد، را درباره فضایل صوفیانه به رشته تحریر درآورد. البته لزوماً ارتباط فلسفه و عرفان به معنای همراهی فلسفه با عرفان به‌صورت یک امر پذیرفته‌شده ثابت در ادوار و اعصار گذشته نبوده، بلکه بعضاً نوعی تقابل ملموس و در مواردی بارز و آشکار به چشم می‌خورد. غزالی، علیه مشروعیت معرفت بخش بودن عقل‌ورزی، داد سخن می‌دهد. وی در برخی از آثارش از جمله در المنقذ، با شیوه‌ای دقیقاً همانند شیوه دکارت در کتاب گفتار در روش که در روش‌های متنوع جریان فکری زمانش به بررسی نقادانه پرداخت. وقتی که اطمینان غزالی به ادراک حسی متزلزل‌شد، در آن‌چه آن را اصول ضروری نامیده‌بود به مذاقه پرداخت. شک وی درخصوص ادراک حسی وی را در قبول مصونیت عقل از خطا بسیار مردد‌ساخت. او شهادت حواس را تا آن‌جا که با حکم عقل متناقض نباشد باورداشت. البته بعد از غزالی کسانی مانند سنایی نیز بر طبل مقابله با فلسفه کوبیدند و دفاع از آن (فلسفه) را کار امثال بوعلی سینا دانستند. تفاسیر و تأویلاتی که در قدیمی‌ترین متون صوفیه در مورد اصطلاحات تصوف آمده‌است اندک نیست چنان‌که در آثار صوفیانه محمد غزالی و احمد غزالی، کشف الاسرار میبیدی، آثار روزبهان بقلی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین محمود کاشی و ... ملاحظه می‌شود. کیمیای سعادت خلاصه‌ای از احیاءالعلوم و موضوع آن بیان راه فلاح رستگاری از دنیا و آخرت و شیوه تفکر او در این کتاب سیرت متشرعان و صوفیان است، مبانی افکار در آن بر شریعت و طریقت نهاده‌شده‌است و در آن بدین راه و شیوه اشاره‌شده‌است. از دیگر کتاب‌هایی که به تعریفات مصطلحات غیرمجازی تصوف پرداخته اوصاف‌الاشراف است، رساله‌ای مختصر ولی مفید و ارزشمند و در مقایسه با آثار متأخر، مستندتر.

خواجه، اوصاف‌الاشراف را بعد از تألیف اخلاق ناصری مرتب گردانیده‌است، چنان‌که خودش می‌نویسد: "محرر این رساله و مقرر این مقاله را بعد از تحریر کتابی که موسوم است به اخلاق ناصری و مشتمل است بر بیان اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه و طریق حکما، در اندیشه بود که مختصری در بیان سیر اولیا و روش اهل بینش بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت مبنی بر قواعد عقلی و سمعی و مبتنی بر دقایق نظری و عملی که به‌منزله لب آن صناعت و خلاصه آن فن باشد مرتب‌گرداند." (طوسی، ۱۳۶۱: ۲۹). خواجه نصیر بعد از فراغت از تألیف اخلاق ناصری، اندیشه مرتب‌گردانیدن رساله مختصری در بیان سیر اولیا و روش اهل بینش را داشته، ولی پرداختن به آن مهم به‌سبب کثرت اشتغالات میسر نمی‌شده و تحقق آن‌چه در ضمیر و اندیشه وی بوده از قوه به فعل دست‌نمی‌داده‌است تا آن‌که به اشارت و خواهش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان، آن اندیشه را از قوه به فعل درآورد. کتاب اوصاف‌الاشراف دارای یک مقدمه نسبتاً مبسوط از مصحح است که شامل تعریفات و شیوه کار محقق طوسی و اهمیت این کتاب است. به‌دنبال آن دیباچه مؤلف است که بعد از ستایش خداوند اشاره‌ای به سبب تألیف دارد. سپس به

چگونگی تبویب کتاب اشاره می‌کند. اوصاف‌الاشراف دارای شش باب و هر باب درباره موضوعات گوناگون عرفانی است که به شرح بسط آن‌ها می‌پردازد.

۲. روش تحقیق

این مقاله به شیوه توصیفی و تحلیلی (کتابخانه‌ای) تدوین شده و ضمن مطالعه اوصاف‌الاشراف و آثار مرتبط با آن درباره موضوعات عرفانی به جمع‌بندی پرداخته است.

۳. پیشینه تحقیق

همان‌گونه که در کتاب اوصاف‌الاشراف اشاره شده است اثری است ارزشمند و روشنگر برای محققان در زمینه موضوعات و مصطلحاتی که در سیر و سلوک و اخلاق سالکان و رهروان طریق بنیش به‌کاررفته است.

غالب فاضلان و ادیبان فارسی زبان در اواخر عمر با تصوف انس و الفت گرفته‌اند. البته با تصوفی که با اندیشه‌های دنیایی و عقبایی ارتباط داشته نه با قلندری و دریوزگی. محقق طوسی نیز عاقبت به تصوف مقبول، مألوف شد و شاید بر اثر انس مزبور بوده باشد که به تألیف اوصاف‌الاشراف در سیر اولیا و روش اهل بینش پرداخت. چنان‌که گفته‌اند اوصاف‌الاشراف سندی است در تأیید همبستگی میان تصوف و تشیع (طوسی، ۱۳۶۱: ۳۱). مؤلفان فارسی‌زبان از قرون متأخر به تألیف مصطلحات عرفان به‌طور مستقل اهتمام ورزیده‌اند. با مطالعه آثار اخلاقی خواجه، از جمله اوصاف‌الاشراف، در صورتی که این اثر را نیز جزو تألیفات اخلاقی بدانیم، درمی‌یابیم که وی علاوه بر دارا بودن وجهه و صبغه علمی، حکمی، فلسفی، کلامی و اخلاقی، ذایقه عرفانی بارزی نیز داشته است. اگرچه او ادعای عارف بودن ندارد اما تلاش کرده تعالیم عرفانی را براساس روش عقلانی تنظیم و بیان نماید (صدری، طاهری، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

بر ترجمه اوصاف‌الاشراف، نقدی نیز نگاشته شده که هم از منظر نقد ادبی شایان توجه است و هم از دیدگاه فنی. نویسنده در کلام خود به ایجاز‌گویی خواجه اشاره می‌کند و می‌گوید: «مصنف در این رساله تابدان پایه به ایجاز سخن‌رانده که خواننده، گمان می‌کند هریک از عبارات کوتاه خواجه، سرآغازی از یک کتاب بزرگ و عنوانی از فصول مطول، در باب سلوک می‌باشد (مروج، ۱۳۵۵: ۲۴۸).

یکی دیگر از آثاری که در زمینه مطالعه تطبیقی بین اوصاف‌الاشراف و دیگر رساله عرفانی به رشته تحریر درآمده است، پژوهشی است که در باب کیفیت سیر و سلوک و شباهت‌ها و تفاوت‌های کتاب یادشده و رساله قشیریه تألیف ابوالقاسم قشیری اشاره می‌کند که نوع نگرش‌ها از جانب خواجه نصیر و خواجه قشیری، حاکی از سیر تکاملی علم سلوک در طی قرون و همچنین نوع دیدگاه و نظام ذهنی این دو شخصیت می‌باشد (حسینی و همکار، ۱۳۹۵: ۳).

۴. مبانی نظری تحقیق

الف) خواجه نصیرالدین طوسی و مبانی عرفانی: مدرس عطار و مجلس و حلقه‌های درس عرفانی او در نیشابور، گرم و پرشور بوده‌است و بسیاری از بزرگان عصر در آن مجالس حاضر می‌شده‌اند. یکی از این بزرگان خواجه نصیرالدین طوسی است که [در آغاز زندگی علمی] در جلسات کرامات‌گویی شیخ عطار با شور و شوق حاضر می‌شده‌است (فیضی، ۱۳۸۵: ۵۷۳). بدین‌گونه مایه‌های عرفانی در وجود خواجه شکل می‌گیرد و این حکیم برجسته عصر را علاوه بر آشنایی و اشراف بر غالب دانش‌های دوران، با مضامین عرفانی مأنوس و مألوف می‌سازد. بعدها این ریاضی‌دان ادیب و فیلسوف با قونیه عصر مولانا از طریق صدرالدین قونوی مرتبط می‌شود. ولی نه در آثار خواجه نه در آثار مولانا هیچ اشاره‌ای به آشنایی این دو نشده‌است با این که خواجه در جست‌وجوی مردانی از نوع مولانا بوده‌است. طرح مسأله خواجه نصیر در ارتباط با مولانا، بدین جهت است که خواجه طوسی همواره به‌دنبال مردانی از جنس او بوده‌است. این امر نشان می‌دهد که خواجه از ابتدای جوانی تمایلات عرفانی پیدا کرده و به همین سبب، این تمایل او را به تألیف کتاب اوصاف‌الاشراف سوق می‌دهد چنانکه تصریحات ابن فوطی، روابط خواجه نصیر و عطار را تأیید می‌کند و بر این اساس میان خواجه و عطار پیر نوعی روابط روحانی وجود داشته و خواجه نصیر جوان، شیفته عطار بوده‌است و در حلقه مریدان و شنوندگان سخن عطار حاضر می‌شده‌است.

ب) اوصاف‌الاشراف در بوته عرفان: آثار عرفانی و صوفیانه از دوره‌ها و عصرهای گذشته تا زمان خواجه نصیر در قالب نثر و نظم از سوی عارفان و شاعران و اندیشمندان بزرگ تألیف و تصنیف می‌شده که بسیاری از آن آثار در زمره عالی‌ترین و والاترین مضامین ادبی و عرفانی به‌شمار می‌رود. از قبیل برخی از آثار عطار و سنایی. اما آن‌چه که اوصاف‌الاشراف را متمایز می‌سازد آن است که علاوه بر سلاست و بلاغت این اثر بدیع، مؤلف و مصنف کثیرالتألیف آن نیز شاخص و مبدع است. وی از یک سو در قالب یک حکیم، اندیشه‌ورز، دانشمند، ادیب و سیاست‌مدار ظاهر شد و از دیگر سو در کسوت عارفی خودساخته و دل‌سوخته. همین امر موجب شده تا اوصاف‌الاشراف در میان آثار فاخر عرفانی بگنجد. شیوه کار خواجه نصیر در اوصاف‌الاشراف بدین‌گونه است که وی بدایت حرکت و ازاله عوایق و قطع موانع و سیر و سلوک سالک و حال‌هایی که در اثنای سلوک دست می‌دهد و حال‌های بعد از سلوک و نهایت حرکت اهل وصول را در شش باب ارائه و هر باب از پنج باب اول را به شش فصل قسمت کرده و باب ششم را در یک فصل بیان‌نموده‌است، زیرا باب ششم که در فنا است به‌قول خواجه تکثر نمی‌پذیرد. محقق طوسی در این رساله، جانب پیوند شریعت و طریقت را رعایت‌نموده به‌طوری که بر سالک بایسته است تا بر مسائل ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابت و اخلاق، احاطت پیدا کند تا برسد به ازاله عوایق و قطع موانع سیر و سلوک که عبارتند از: توبه، زهد، فقر، ریاضت، محاسبت و

مراقبت و تقوا. بعد از آن است که سالک در احوالی مانند: خلوت، تفکر، خوف، رجا، صبر و شکر غوطه‌ور می‌شود.

#### ۵- سبک نگارش

کتاب اوصاف‌الاشراف نثر روان‌تری نسبت به اخلاق ناصری دارد و از آن‌جاکه مختصرتر از اخلاق ناصری می‌باشد بسیار مورد توجه قرار گرفته‌است. نقشی که این کتاب در پیوند تشیع و تصوف ناب دارد، مهم‌ترین ویژگی کتاب به‌شمار می‌رود. حرکت سالک و زدودن علایق و تعلقات و گذر از موانع و شرح حالت‌های سالک پس از سیر و سلوک به‌خوبی در کتاب ترسیم‌شده‌است و همچنان‌که اشاره‌شد خواهی‌دید در تمام مراحل جانب شریعت و طریقت را گرفته، آن‌چنان‌که ارتباط این دو را به‌خوبی حفظ و بیان کرده‌است و این نکته مهم از بخش‌بندی کتاب برمی‌آید که باید سالک نخست و به‌ترتیب بر مسائل ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابت و اخلاص احاطه‌یابد سپس به زدودن عوایق و گذر از موانع که همانا توجه به زهد، فقر، ریاضت، محاسبه، مراقبه و تقواست، پردازد. خواهی‌دید هر فصل را با ذکر آیه‌ای از قرآن کریم آغاز می‌کند و سپس به‌تناسب، هر از چندگاه به روایات نیز اشارتی دارد. نکته بسیار جالب‌توجه در این نوشته پرهیز خواهی‌دید از نقل و ذکر اخبار و احوال صوفیان و سالکان است. حتی به ذکر سخنان آنان، جز اندکی درباره افرادی مانند بایزید و حلاج، نمی‌پردازد ([wiki.feqh.ir](http://wiki.feqh.ir)). چنان‌که وی در کتاب اوصاف‌الاشراف به تمجید از حسین بن منصور حلاج پرداخته و انا الحق او را که یک سخن شطح‌آمیز شناخته‌می‌شود به وجه صواب تفسیر کرده‌است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۱: ۱۷۷)

#### ۶- ادبیات تحقیق

از اوان پیدایش فکر صوفیانه در اسلام، صوفیان سعی کرده‌اند که در آثارشان اعم از نثر و شعر (و یا نظم)، پاره‌ای از مکنونات ذهنی خود را با تعبیرات و تشبیهات و استعارات خاصی بیان‌کنند و این امر شاید به‌دلیل زینت‌بخشیدن به کلام، یا احتراز از گزند عوام و یا محسوس نمودن امور ذهنی و تجربیدی بوده‌باشد. به‌هرحال زبان صوفیانه پر است از اصطلاحات و واژه‌های استعاری (طوسی، ۱۳۶۱: ۲۰). به همین سبب شیوه نگارش کتب عرفانی خواهی‌دید نیز با سایر کتب او متفاوت است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت کتاب اخلاق ناصری بیشتر برای عموم قابل‌استفاده است و اوصاف‌الاشراف برای خواص.

خواهی‌دید در تألیف اخلاق ناصری در ارائه نظام اخلاقی مبتنی بر اعتدال گام‌بردداشت و بر همین اساس و نظام سخن‌گفت، ولی نوشتن این کتاب او را قانع‌تساخت و همواره در صدد بود به نظام اخلاقی دیگری دست‌یابد که بر آیات قرآن کریم استوار باشد و احتمال اشتباه و خلاف در آن راه نداشته‌باشد. البته آنچه از زلال وحی سرچشمه‌می‌گیرد هرگز باطل و اشتباه نخواهد بود. خواهی‌دید نصیرالدین خود در مقدمه اوصاف‌الاشراف به این مسأله اشاره‌می‌کند. چنان‌که در آن

نوشتار دیده‌می‌شود خواجه کتاب را به طریقه عرفا و روش اصحاب شهود نگاشته و درعین‌حال آن را مبتنی بر قوانین عقلی و اسناد سمعی دانسته‌است. معنی سخن او این است که روش اصحاب شهود و مکاشفه و طریقه اهل عرفان به‌هیچ‌وجه با عقل ناسازگار نیست و کسی نمی‌تواند عرفای عالی مقام را در زمره مخالفان علم و دشمن خرد به‌شمار آورد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته‌شد خواجه طوسی کتاب عرفانی اوصاف/الاشراف را در شش باب و هر باب را [جز باب ششم] در شش فصل تدوین کرده است و البته باب ششم به حکم اینکه به نهایت وقت مربوط می‌گردد و موضوع آن فنای در توحید است، قابل تعدد و تکثیر نیست و فصول مختلف نیز ندارد. هر یک از ابواب شش‌گانه و فصل‌های گوناگون به مرحله‌ای از مراحل سلوک و رتبه‌ای از مراتب سیر و سلوک راه حق اختصاص دارد. تردیدی نیست که سلوک، نوعی حرکت است و این حرکت از شوقی ناشی‌می‌شود که در باطن انسان پدیدمی‌آید. منشأ پیدایش این شوق نیز آگاهی انسان از نقص و نارسایی خود است و انسان به‌دنبال این آگاهی برای رسیدن به کمال حرکت می‌نماید (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۶: ۵۱۲). خواجه نصیر در این کتاب در پی نشر حقایق و ذکر دقائق و سیر انفس و طلب کمال برای اهل طریقت برمی‌آید و می‌گوید: «ذکر آن چه این مختصر مشتمل بر آن خواهد بود شبهت نیست که هر که در خود و احوال خود نگیرد، خویشتن را به غیر خویش محتاج داند و محتاج به غیر ناقص باشد به خود و چون از نقصان خود خبردار شود در باطن او شوقی که باعث آن باشد بر طلب کمال، پدیدآید. سپس محتاج‌شود به حرکتی در طلب کمال و اهل طریقت این حرکت را سلوک خوانند و کسی را که بدین حرکت رغبت‌کند شش چیز لازم حال او شود:

اول) بدایت حرکت و آنچه از آن چاره نباشد تا حرکت آن جدا از آن چاره نباشد تا حرکت میسر شود و آن زاد و راحله است در حرکات ظاهره.  
دوم) ازاله عوایق و قطع موانع که او را از حرکت و سلوک بازدارند.  
سیم) حرکتی که به‌واسطه آن از مبدأ به مقصد رسند و آن سیر و سلوک باشد و احوال سالک در آن.

چهارم) محال‌هایی که بعد از سلوک، اهل وصول را سانح شود.  
پنجم) حال‌هایی که در اثنای سیر و سلوک از مبدأ و حرکت تا وصول به مقصد بر او گذرد.  
ششم) نهایت حرکت و انقطاع سلوک که آن را در این موضع فنای در توحید خوانند و یکی از این معانی مشتمل بود بر چند امر، الاً نهایت حرکت که در آن تعدد نبود.

و بیاید دانست همچنان‌که در حرکت حصول جزوی مسبوق باشد به جزوی دیگر و متعقب جزوی دیگر، الا جزو آخر همچنین هر حال از این احوال واسطه میان فقدان سابق و مفارقت لاحق باشد. پس حصول هر حال به قیاس با آنچه پیش از آن باشد کمال بود و مقام بر آن حال در وقتی که

توجه به حال بعد از آن مطلوب باشد، نقصان نماید و این معنی در فصول این مختصر روشن گردد (طوسی، ۱۳۶۱: ۴۷).

خواجه نصیرسلوک را نوعی حرکت می‌داند و سپس به تفسیر معنی حرکت می‌پردازد. در نظر او هر مرحله حرکت در میان فقدان سابق و وجدان لاحق قرار گرفته است که البته در فقدان سابق، وجدان لاحق مطلوب واقع می‌شود و در وجدان لاحق همان حرکت متروک می‌گردد به این ترتیب هر مرحله از مراحل حرکت با هر حالی از احوال سالک نسبت به مرحله پیشین کمال، ولی نسبت به مرحله بعدی، نقص به‌شمار می‌آید. در این‌جا خواجه طوسی به حدیثی از پیغمبر اکرم (ص) اشاره می‌کند که فرموده است: «من استوی یوما فهو مغبون» یعنی کسی که دوروز زندگی او یکسان باشد مغبون و زیانکار است و درباره همین حدیث گفته‌اند: «حسنات الابرار سیئات المقربین. یعنی آنچه برای ابرار حسنه شناخته می‌شود برای مقربان سیئه به‌شمار می‌آید. در نظر خواجه حرکت، همواره اشتدادی است چنان‌که سلوک نیز پیوسته استکمالی شناخته می‌شود و در این اشتداد و استکمال است که جریان امور از نقص به کمال شکل می‌گیرد و پویش در جهان هستی تحقق می‌پذیرد. چندین قرن پس از خواجه طوسی، صدرالمآلهین شیرازی نیز در همین راه گام برمی‌دارد و طرح مسأله حرکت در جوهر یا حرکت جوهری را اساس و سامان می‌بخشد. به‌هرروی، جای هیچ تردیدی نیست که کتاب اوصاف‌الاشراف و کتاب اخلاق ناصری به‌خامه یک نویسنده نگاشته شده‌اند. در این مسأله نیز نمی‌توان تردید داشت که موضوع این دو کتاب حکمت عملی است و اخلاق بخش عمده آن است، ولی این در کتاب از جهت نقل و محتوا با یکدیگر تفاوت ژرف و شگفت‌انگیزی دارند. کتاب اوصاف‌الاشراف بر پویایی استوار است و در سلوک سالک توقف و ایستایی جایگاهی ندارد، درحالی‌که کتاب اخلاق ناصری بر اساس نقطه اعتدال و حد وسط میان افراد و تقریب شکل می‌گیرد. باید توجه داشت که مطالب این دو کتاب به‌رغم اختلاف ظاهری به‌هیچ‌وجه با یکدیگر منافاتی ندارند. تا جایی‌که می‌توان گفت این دو کتاب مکمل دیگری است. شاید گفته شود این دو کتاب از یک سو مکمل یکدیگرند و از سوی دیگر به‌طرز شگفت‌انگیزی از جهت شکل و محتوا از یکدیگر فاصله می‌گیرند. در پاسخ باید گفت تفاوت میان این دو کتاب به تفاوت در مراتب معرفت بازمی‌گردد. خواجه خود به این مسأله اشاره کرده است که اخلاق ناصری بر طریقه حکما تدوین شده و اوصاف‌الاشراف در بیان سیر و سلوک اولیا و روش اهل بینش تألیف شده است. بسیار روشن است که راه حکما و فلاسفه با روش اهل بینش از جهت نوع نگاه و درجه شناخت همسان نیست با این‌همه از جهت هدف و مقصد و آنچه غایت‌انگاری و پایان‌شناسی نامیده می‌شود می‌توان میان این دو طریق، نوعی قرابت و هماهنگی را مشاهده کرد. بنابراین خلاف انتظار نیست اگر می‌بینیم که خواجه نصیرالدین پس از تألیف کتاب اخلاق ناصری به نوشتن کتاب اوصاف‌الاشراف مبادرت کرده است. او با



به‌کاربردن کلمه اشراف به اهل شهود و اصحاب مکاشفه اشاره دارد و کسی که از اوصاف این دسته از مردم سخن می‌گوید خود نیز باید در زمره آن‌ها باشد (ابراهیمی دینایی، ۱۳۸۶: ۵۱۴). خواجه نصیر در تألیف اثر عرفانی خود به یک دسته بندی و اولویت گذاری دست زده که بر اساس آن اولین بخش از سلوک و آغاز راه سالک را به ایمان اختصاص داده و از حرکت که مبدأ سلوک است، راه را به سالک می‌شناساند. در مبانی اعتقادی و تاریخی هم حرکت و هجرت مبدأ تاریخ اسلام قرار می‌گیرد. در حکمت متعالیه ملاصدرا هم، محور فلسفه صدرایی، حرکت جوهری است. در مبدأ حرکت، و آنچه از آن چاره نباشد تا حرکت میسر شود مشتمل بر شش چیز است: ایمان، ثبات، نیت، صدق، انابت و اخلاص. چراکه ایمان یعنی باورداشتن و در عرف اهل تحقیق، تصدیقی خاص باشد و آن تصدیق بود به آنچه علم قطعی به آن حاصل است. و نباید دانست که ایمان را مراتب است. از همه کمتر ایمان به زبان است که: «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلَی رَسُولِهِ» (نساء/۱۳۶).

خواجه در باب دوم به ازاله عوایق و قطع موانع از سیر و سلوک اشاره می‌کند و این باب را هم در شش فصل به شرح و بسط می‌پردازد: فصل اول در توبه، فصل دوم در زهد، فصل سوم در فقر، فصل چهارم در ریاضت، فصل پنجم در محاسبه و مراقبت و فصل ششم را به تقوی اختصاص داده است. در فصل اول به توبه توجه کرده، معنی توبه را رجوع بندگان از گناه می‌داند و افعال آنان را این گونه برمی‌شمارد:

اول) فعلی که نباید کرد و نشاید که نکند. [واجب]

دوم) فعلی که نباید کرد و نشاید که کند. [حرام]

سیم) فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد. [مستحب]

چهارم) فعلی که ناکردن آن از کردن او بهتر بود. [مکرره]

پنجم) فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود. [مباح]

البته احکام یاد شده جز مبانی اساسی فقهی نیز به شمار می‌رود و خواجه در اوصاف-الاشراف به خوبی از عهده تلفیق شریعت و طریقت برآمده است و تعابیر مذکور احاطه و اعتقاد وی را در تجمیع و تبیین این مبانی نشان می‌دهد.

مؤلف در باب سیم سیر و سلوک به خلوت، تفکر، خوف و حزن، رجا، صبر و شکر

اشاره می‌کند و به توضیح آن‌ها می‌پردازد.

درحقیقت، باب سوم اوصاف‌الاشراف، ادامه شیوه و طریق سلوک، یعنی طلب کمال و بیان احوال سالک است و در آغاز هر فصل همچنان که اشاره شد به آیه ای از قرآن کریم استنادجسته، سپس کلام خود را همانند مراحل پیشین، آغاز می‌کند. باب چهارم نیز به سیر و سلوک سالک در احوالی که مقارن حرکت است اشاره می‌کند، تا آن که هدف را وصول سالک به مقصد می‌داند و

از ارادت شروع کرده و سپس به شوق، محبت، معرفت و یقین و سکون می‌رسد و سالک را به این مبانی هدایت می‌کند و در مورد سکون بدین سیره توجه می‌کند که: سکون دو نوع بود، یکی از خواص اهل نقصان که آن را غفلت خوانند و دیگری بعد از سلوک که از خواص اهل کمال بوده باشد به وقت مطلوب، آن را اطمینان خوانند و حالی که میان این دو سکون باشد حرکت و سیر و سلوک خوانند و حرکت از لوازم محبت باشد قبل از وصول و سکون از لوازم معرفت است مقارن وصول. در باب پنجم نیز حال‌هایی که برای اهل وصول سانح می‌شود معرفی می‌کند که عبارتند از: توکل، رضا، تسلیم، توحید، ایمان و وحدت. این باب در عمل آخرین بابی است که خواجه به صورت مبسوط به تشریح و توضیح فصول شش‌گانه می‌پردازد. وی در فصل اول درباره توکل پس از استناد به کلام وحی، بیانی اطمینان بخش دارد: چون بنده را یقین باشد که خدای تعالی از او داننا تراست و توانا تر، با او واگذارد تا چنان‌که تقدیر اوست. آن کار را می‌سازد و به آنچه او تقدیر کند و کرده باشد، خرسند و راضی باشد. چنان‌که قرآن نیز بیانی روشن‌گر در این باره دارد: «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ» (طلاق/۳). البته خواجه متذکر می‌شود توکل نه چنان بود که دست از همه کارها بازدارد و گوید با خدای گذاشتیم، بل چنان بود که بعد از آن که به او یقین شده باشد که هر که جز خداست آن از خداست. در فصل دیگر از این باب در رضا و خشنودی می‌گوید و آن را ثمره محبت می‌داند که بنده را بر هر آن‌چه که از جانب حضرت باری است راضی باشد و گفته‌اند هر کس که او را هر چه آید، باید. پس هر چه او را باید، آید. تسلیم نیز بدان مقصود برسالک است که هر چه سالک آن را نسبتی به خود کرده باشد، آن را به خدای سپارد و این مرتبه توکل باشد چه در توکل کاری را با خدای می‌گذارد به مثابت آن است که او را وکیل (خود) می‌کند پس تعلق خود را به آن کار باقی می‌داند. فصل چهارم از باب پنجم درباره توحید است، چنان که حضرت احدیت، تعالی سبحانه، می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (اسراء/۳۹). توحید اول شرط باشد در ایمان که مبدأ معرفت بود به معنی تصدیق به آن که خدای تعالی یکی است و کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود. آن چنان بود که مؤمن از کثرت بریده‌کند و همه یکی داند و همه یکی بیند. سپس به اتحاد اشاره می‌کند و آخرین فصل از این باب را نیز به وحدت اختصاص می‌دهد و آن را یگانگی برمی‌شمرد در این مرحله سکون و حرکت و فکر و ذکر و سیر و سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال همه منعدم شود که: اذابلغ الکلام مع الله فامسکوا (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۵۷).

و آخرین باب اوصاف الاشراف تنها یک موضوع دارد و آن درباره فنا می‌باشد که خداوند سبحان فرموده: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص/۸۸) که به صورت بسیار موجز در این زمینه می‌پردازد و کتاب را با این کلام به پایان می‌برد.

## ۷- نتیجه‌گیری

خواجه با تألیف کتاب به دنبال آن نبوده است که از سر تفنن و طبع آزمایی در حوزه‌ای از معرفت که در آن تهی است به اظهار نظر بپردازد. او بدون مسؤولیت سخن نمی‌گوید و اگر در رشته‌ای از معارف به نوشتن کتاب یا رساله‌ای مبادرت می‌کند نسبت به آن رشته از علوم و معارف آگاهی دارد و از صلاحیت لازم برخوردار است. وی یقیناً یکی از چند شخص بزرگی است که از سرزمین طوسی برخاسته‌اند در میان این اشخاص نابغه می‌توان به بزرگانی چون فردوسی، شیخ طوسی [شیخ الطائفه]، خواجه نظام الملک، ابو حامد غزالی و بالأخره خواجه نصیرالدین طوسی اشاره کرد. تألیف کتاب اوصاف‌الاشراف که به اخلاق عرفانی و روش اهل بینش مربوط می‌شود، شبیه همان کاری است که شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در تدوین نمط نهم کتاب الاشارات والتنبیهاات انجام داده است. اول این که با داشتن صبغه علمی و حکمی توانست در حوزه‌ای که با آثار پیشین وی متفاوت بود به خلق اثری بپردازد که ضمن رعایت ایجاز، از مضامین بلند و مفاهیم عالی عرفانی، به اقرار بسیاری از بزرگان، برخوردار گردید. دیگر این که علی‌الاطلاق این کتاب خود یکی از آثار مهم عرفانی به‌شمار می‌رود، آن هم در قرن هفتم که دوران سختی‌های این مرزوبوم ناشی از حملات وحشیانه مغولان بود، چنان‌که تا مدت‌های مدیدی آثار آن بر جامعه مستولی بود. انصاف این است که بگوییم خواجه در کمال بلاغت به روشی موجز، توانسته است همانند سایر تألیفات ارزشمند خود به‌ویژه در حوزه اخلاق، آن هم در عصری که بسیاری از کتب و رسایل علمی با زبان فنی و مصنوع تألیف می‌شد، با بیانی شیوا و فصیح به ارائه مراحل سیر و سلوک عرفانی بپردازد. خواجه در موضع عالمی صادق و مصنفی مسلط و مؤلفی چیره‌دست برای صدق، اهمیت بی‌اندازه قائل شده، آن را در سخن و اندیشه و نیت و عمل جاری ساخته است. آنچه از کلمه صدق در ذهن انسان خطور می‌کند همان تعبیر عرفی است، اما خواجه در این مقام منحصرراً به معنی عرفی این فکر بسنده نکرده است و از صداقت و راست‌پیشگی در همه احوال سخن گفته، به نیت راستی نیز تأکید کرده است. کسی که خود صادق است به فریب و فریبکاری دیگران نمی‌پردازد و از شجاعت در کلام و فهم و درایت برخوردار می‌شود. خواجه در باب اول کتاب به بررسی صفت اخلاص می‌پردازد و به یک حدیث نبوی متوسل می‌شود و از شرک خفی پرهیز می‌دهد و با توجه کلام نبی مکرم اسلام (ص) می‌توان دریافت که دوری از شرک تا چه اندازه سخت و دشوار است و صفت صدق و راستی تا چه اندازه می‌تواند در رهایی انسان از آلودگی به شرک مؤثر باشد. باور داشتن به مقام فنا در ژرفا بخشیدن به مسأله خلق از عدم نقش عمده و بنیادی ایفای می‌کند و در اعتقاد به اصل معاد نیز جایگاه مستحکم و معتبری دارد. در یک کلام می‌توان گفت خواجه نصیر برای حکمت عملی اهمیت فراوان قائل شده است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۱، دفتر عقل و آیت عشق، جلد دوم، طرح نو، تهران.
۳. -----، ۱۳۸۶، نصیرالدین طوسی، فیلسوف گفت-وگو، هرمس، تهران.
۴. -----، ۱۳۶۱، اوصاف-الاشراف به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، انتشارات امام، مشهد.
۵. جهانگیری، محسن، ۱۳۹۰، مجموعه مقالات عرفان و فلسفه اسلامی، انتشارات حکمت، تهران.
۶. حسینی، مریم-السادات و سعیدی، حسن و حاجی ربیع، مسعود، ۱۳۹۵، مقایسه منازل سلوکی از منظر خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه قشیری با محوریت اوصاف-الاشراف و رساله قشیریه، پایان-نامه کارشناسی-ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده الهیات و ادیان.
۷. سجادی، سیدجعفر، ۱۳۶۶، فرهنگ معارف اسلامی، ج دوم، انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران.
۸. شفیعی-کدکنی، محمدرضا، ۱۳۷۶، تازیانه-های سلوک، آگاه، تهران.
۹. صفاء، ذبیح-الله، ۱۳۶۳، گنجینه ی سخن، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۰. صدری، جمشید و طاهری، جواد، ۱۳۸۹، بدایت حرکت (سیر و سلوک) در اوصاف-الاشراف، فصلنامه آفاق دین، سال ۱، شماره ۲.
۱۱. عبید زاکانی، کلیات، ۱۳۶۱، تصحیح و مقدمه عباس اقبال-آشتیانی، طلوع، تهران.
۱۲. فیضی، کریم و شفیعی-کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۸، و هزاران سال انسان، انتشارات اطلاعات، تهران.
۱۳. لاهیجی، شیخ محمد، ۱۳۳۷، شرح گلشن راز با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران.
۱۴. مروج، جلال، ۱۳۵۵، نقدی بر ترجمه اوصاف-الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی اثر رکن-الدین جرجانی، مجله ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۵۵ ش ۱ و ۲ (پیاپی ۹۳ و ۹۴).
۱۵. نصر، سیدحسین و لیمن، الیور، ۱۳۸۹، تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۲، مؤسسه انتشارات حکمت، تهران.
۱۶. wikifeqh.ir

Received:2022/12/31  
Accepted:2023/3/8  
Vol.21/No.80/Summer2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism  
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)  
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

### **The Mystical views of Khajeh Nasir al-Din Tusi (An Epistemic Review of Osāf al-Ashrāf)**

*Mohammadhossein Soleymani Alamuti*<sup>\*1</sup>, *Ahmad Zakeri*<sup>2</sup>, *Mehdi Mohaghegh*<sup>3</sup>

PhD in Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj,

Iran. \*Corresponding Author: soleimani\_alamooti@yahoo.com

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch,

Islamic Azad University, Karaj, Iran.

Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature & Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran.

#### **Abstract**

The mystics want to know their god as a result of their behavior and not through arguments and arguments, but through revelation and enlightenment to the deepest spiritual levels. Therefore, the sages of the world and the elders of the way are trying to show the way for others to the extent of their own knowledge in order to achieve prosperity and salvation. As Khajeh Nasir al-Din Tusi, one of the scholars, sages and mystics of the 7th century, in his mystical book, *Osāf al-Ashrāf*, in a concise and expressive manner and with an eloquent and eloquent composition, at the same time full of brains and full of meaning in six chapters and in each chapter (to except for the sixth chapter) in six chapters, it explains the stages of conduct. He begins the first chapter with faith and ends with faith in the sixth chapter. Regarding the book *Osāf al-Ashrāf*, it can be said that this important mystical work is not only valid in terms of the knowledge and interpretations of the terms of mystics and Sufis, but also valuable for the knowledge of Khajeh nasir. This article is compiled in a descriptive, analytical and library method

**Keywords:** Mysticism, Khajeh Nasir al-Din Tusi, Seeker, Journey, revelation, knowledge, style.